

و اورا جامع از این روی لقب دادند که  
 علمی را جمع و فراهم کرده بود  
 جامع باقولی باقول باضم قاف  
 بروزن باروت بمعنی دوات سفالین و نیز  
 کوزه بیدسته است و جامع باقولی لقب  
 ابوالحسن علی بن حسین بن علی نعوی  
 است در شمار افاضل ادیبان و در سال  
 ۵۳۵ این بیت فرزدق را نوشت  
 ولیت خراسان الذی کان خالدا  
 بها اسداً اذ کان سبغاً امیرها  
 و بخراسان فرستاد افاضل خراسان  
 هر کدام شرحی بر آن بیت نوشتند  
 تکارنده گوید میان نعویان و معربان  
 در معنی و اعراب شعر بالا اختلاف در  
 گرفت و سخن میان ایشان فراوان  
 داد و ستد شد و فرزدق با شعر دیگر  
 خود که گفته است

ومماثلة فی الناس الامم لکا

ابو ۱۰۰ حی ابوه یقاربه  
 نیز نعویان را به بحث در معنی و اعراب  
 آن واداشت، باری جامع باقولی کتابها  
 پرداخت از جمله کتاب شرح لمع  
 و کتاب کشف المشکلات و ایضاح  
 العضلات فی علل القراءات و کتاب  
 الجواهر و کتاب العجیل و کتاب  
 الاستدراک علی ابی علی و کتاب البیان

فی شواهد القرآن و در ترغیب بقرا  
 گرفتن علم نحو گفته است  
 احبب النحوی من العلم فقد  
 یندرک المرء به اعلى الشرف  
 انما النحوی فی مجلسه  
 کشهاب ثاقب بین السدف  
 ینخرج القرآن من فیه کما  
 ینخرج الدرقة من بین الصدف  
 سال وفاتش بنظر نرسید و او  
 را جامع از آن روی گفتند که علوم را  
 جمع کرد و اما باقولی دور نیست که  
 پیشه وی ساختن دوات سفالین و یا  
 کوزه بیدسته و یا هردو بوده و یا  
 فروشنده آنها بوده است

جامه ورائی باضم میم منسوبست  
 بیجا مردان معرب چهاران که از  
 قرای معروف تهران است و ابو عبدالله  
 محمد بن احمد جامه ورائی رازی از  
 ضعاف معدنان بنا بر اصل تضعیف  
 قبیان بدان منسوبست

جاموس باضم میم معرب  
 گاهمیش است و ابو الجاموس کنیت  
 ثور بن یزید است که گویند این مقفع  
 فصاحت را از او آموخت

جامی منسوبست به جام و آن  
 نام بخشی است که هستانی دارای

قرای بسیار از بخشهای خراسان و حامی تخلص نورالدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد است که در جام سال ۸۱۷ از مادر بزاد و بنام است اینک که جدش شمس الدین محمد و نیز پدرش نظام الدین احمد در محلت دشت اصفهان زیسند در آغاز دشتی تخلص کرد و از آن پس که بیام رفت و در آنجا زیستن گرفت جامی را برگزید و نسبش از یحسوی به محمد بن حسن شیبانی شاگرد ابوحنیفه رسد و از سوی دیگر بشیخ الاسلام احمد ژنده پیل جامی از عرفای نامور قرن پنجم و عبدالرحمن خود در آن باره گفته است

موندم جام و در شمه قلم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در میات اهل سخن

بدو معنی تخلصم جامی است

جامی سرآمد افاضل و دانشمندان

و سرحلقه شاعران عصر خود بود

و سرعت آوازه فضلش در جهان پیچید

و اشعارش سر زبانها افتاد و آثارش

میان دانشمندان پراکنده گردید و

کتابهای نفیس پرداخت مانند کتاب

نفعات الانس و کتاب اشعة اللمعات و کتاب درة الفاخره و کتاب فوائد الضیائیة معروف بشرح جامی که برای فرزندش ضیاء الدین یوسف نوشت و کتاب نظم الدرر و این کتاب شرح بر قصیده تائیه ابن فارخ است و کتاب نقد المنصوص فی شرح نقش القصص و شرح قصیده برده و شرح مغزین الاسرار و شرح مفاتیح الفیض صدر الدین هو نوی و کتاب تجنیس اللغات و کتاب بهارستان بسپک گلستان و غیر اینها و منظوماتش شامل سبعة بنام - ۱ - سلسلة الذهب - ۲ - سلمان و ایصال - ۳ - تحفة الاحرار - ۴ - سبعة الاسرار - ۵ - یوسف و زلیخا - ۶ - لیلی و مجنون - ۷ - خرد نامه اسکندر و دیوان قصائد و غزلیات و برای نمونه از طبع روان و نظم شیرینش

بیتی چند بسا ورم

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی

بیتو ما غرقه بخونیم بو بیما چونی

سلك جمعیت ماییتو گسته است زهم

ما که جمعیم چنینیم نو تنها چونی

بیتو در روی زمین تک شده بر ماخا

تو که در زیر زمین ساخته جا چونی

ریزم ز مژه کو کب بیما درخت شبها  
تاریک شبی دارم با این همه کو کبها  
ساریست سر عشق در اعیان علی السوام  
کالبدر فی الدجیة والشمس فی الغمام  
ممکن ز تنگنای عدم نا کشیده رخت  
واجب بجلوه گاه قدم نا نهاده کام  
در حیرتم که اینهمه نقش و نگار چیست  
بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام  
عشق است و بس حکک درد و جهان جلوه  
میکند

از لباس شاهز که از کسوت

این همه سیمبران سنک تو بر سینه زنان  
تلخ کام از لب میگون تو شیرین دهان  
دلوق سالوس مرا پرده ناموس درید  
جلوة تنگ قبايات تنك پیرهنات  
بر در پیر خرا بات که خمضانه او  
باد محروس ز سناک ستم غم شکنان  
میزدم حلقه بر آده ز درون آوازی  
کای تو را خانم در لبت گرو امر زمان  
ساکن خانقاه و مدرسه میباش که نیست  
کنج میخانه ما بز وطن بیو حلتان  
لاف قوت مزینای نالاغر که شکست  
زیر این بار گران پشت همه بیل نسان  
جامی این نظلم حسن گری بهر سندی سوسی  
فارس

حافظش نام نهک خسرو شیرین سخنان

جامی در سال ۸۹۸ در هرات  
در گذشت و هشتاد و یکسال در جهان  
بزیست و نیز از آن بخش است شیخ  
احمد جامی معروف به ژنده پیل و در  
ژنده پیل بیاید و نیز از این بخش است  
عبدالله هانفی جامی خواهر زاده  
نورالدین عبدالرحمن جامی که در  
خر جرد که یکی از قرای جام است  
از مادر بزادوی نیز در شمار شاعران  
تواناست و پنج مثنوی نظم حکک  
بنام ظفر نامه تیغوری و هفت منظر  
ولیلی و همچنین شیرین خسرو و اسمعیل  
نامه در غزوات شاه اسمعیل صفوی و در  
سال ۹۲۷ در گذشت

جیبائی باضم اول و تشدید بای  
ابجد منسوبست بجیبای آن قریه ایست در  
نهر و ان و قریه ایست نزد يك هیت  
و قریه ایست در خوزستان و از این  
قریه اخیر است ابو علی محمد بن  
عبدالوهاب بن سارم بن خالد بن حمران  
بن ابان جیبائی و فرزندش ابو هاشم  
عبد السلام بن محمد جیبائی در شمار  
متکلمان و هر دو از رؤسای فرقه  
معتزله اند اما ابو علی در سال ۲۳۵ از  
مادر بزاد و در بهر معلم کلام آموخت  
و بزودی از شیب شاگردی بفراز

استادی رسید و از جمله شاگردانش ابو الحسن اشعر بست که پس از فرا گرفتن علم کلام از راه استاد روی بر تافت و خود را همی جداگانه رفت و مؤسس فرقه اشاعره گردید و ابوعلی در سال ۴۰۳ در بغداد از جهان برفت و اما ابو هاشم عبدالسلام پیش از پدرش اعتبار یافت و نیز در فن کلام تحقیقات کرد و گروهی تحقیقات او را قلامه و از برگردن آویختند در نتیجه ابو هاشم پیشوای فرقه گردید که سپس بنام فرقه بهشیه (۱) معروف گشت و کتابها پرداخت از جمله کتاب الجامع الکبیر و کتاب الجامع الصغیر و کتاب الابواب الکبیر و کتاب الابواب الصغیر و کتاب الانسان و کتاب المسائل المسکریات و کتاب النقض علی ارسطاطلیم فی الکون و الفساد و کتاب الطبیع و النقض علی الفانیین بها و کتاب العوض ایتندیم گفته که ابو هاشم زبیرک و باهوش و تیز فهم و آفریدگار کلام بود و در سال ۳۲۱ در بغداد در گذشت و در همان روز

(۱) بهشیه باضم اول و سکون های هوز و کسر شبن نقطه دار مخفف ابو هاشمیه است منسوب بابو هاشم

ابن درید نیز از جهان برفت و مردم گفتند امروز کلام و ایت در گذشتند و این درید پیشوای لغویان بود چونان ابو هاشم که پیشوای مکتبان

جباخانی بافتح اول منسوبست جباخان که قریه زیست نزدیک بلخ و ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین بن فرج جباخانی بلخی در شمار حفاظ معدنان عامه و متوفی ۳۵۲ بدار منسوبست ، نگارنده گوید جبا یا کسر جیم بمعنی باج و خراج است و جباخانی منسوبست جباخانه و گویا آن قریه نخست باجخانه بوده و با همان نام مانده است و در تخریب جباخان شده است

جبرانی با فتح اول و سکون پای ایجاد منسوبست به جبرین یا کسر جیم برخلاف فیاس و آن قریه ایست از قرای حلب و تاج الدین ابوالقاسم احمد بن حبه الله بن سعد الله بن سعید جبرانی در شمار ادیبان و نحویان و مقرران و متوفی ۳۶۹ بدان منسوبست جبرویه جبر بر وزن نخر باضافت و بدنام فیای ابو محمد عبدالله بن احمد بن جبرویه است از متکلمان امامیه و صاحب کتاب الکامل در امامت و گذشت که ویه کوه فارسی است

و آنرا در مقام تعسین و اعجاب بکار  
برند یعنی چه نیکو جبری و باید دانست  
که جبر از اعلام متعارفه عرب است و  
در چندین معنی بکار رفته است - ۱- بزور  
کسی را بکاری و داشتن ۲ شکسته  
بستن و جابر از همین ریشه است به معنی  
شکسته بند ۳ گرد نکشی ۴ مرد دلیر  
۵ حال کسی را نیکو کردن و از همه  
این معانی ممکن است نام گزاری  
گرفته باشند اما معنی دوم و پنجم با  
نظر نامگزاران نزدیکتر است

جبرینی با کسر اول و ممکن  
دوم منسوبست به جبرین و آن حصار است  
در بیت المقدس و طه بن مهنا جبرینی  
که در حلب زیستن گرفت و در شمار  
محققان و ادیبان و شاعران بود و کتاب  
تراجم اهل البدر الکرام ببرد اخت  
و در سال ۱۱۲۳ در گذشت بدان  
منسوبست

جیبیب با ضم اول بر وزن زبیر  
نام جیبیب بن حارث سہابی است و همان  
کسی است که پیش از جبر ۴ رفت و گفت  
من مردی بسیار کهنکارم گنت توبه  
کن گنت توبه میکنم و باز توبه ام را  
میشکنم گنت باز توبه کن و هر وقت  
گناههای کردی بتوبه کردن گرای

گفت گناهم بسیار شود گفت عفو خدا  
بیشتر از جرم است و جب در لغت بمعنی  
بریدن و چیره شدن و خایه کردن  
و آهستن کردن درخت خرما است  
و جیبیب با معنی دوم سازگارتر است

جیبر بانام اول بر وزن زبیر از اعلام  
متعارفه است و نام ابو فراس جبرین  
غالب است در شمار فقیهان و خطیبان  
و شاعران و صاحب کتاب السنن  
والاحکام و کتاب احکام القرآن و کتاب  
المختصر و کتاب الجامع الکبیر و این  
جیبر کنیت محمد بن احمد بن جبر  
اندلسی است از اعلام افاضل و صاحب  
رحله مشهوره بر حله این جبر و متوفی  
۶۹۴ این جبر نیز مانند ابن بطوطه  
و ناصر خسرو قبادیانی از رحلتی که  
کرد ارمغان خوبی آورد و مشاهدات  
خود را در سفری که کرد نوشت  
و آگاهیهای خوبی بیادگار گذاشت

جبعی با ضم اول و فتح دوم  
منسوبست به جبع و آن قریه ایست در  
جبل عامل و جبعی از اعظام فقیهان  
و محققان از آنجا برخاسته اند مانند  
شیخ زین الدین بن نور الدین بن علی بن  
احمد بن محمد بن جمال الدین بن تقی  
بن صالح بن مشرف جبعی عاملی معروف

شہید ثانی یکی از نوادر روزگار  
 دردانشجویی و دانش پروری و کسی  
 است کہ برای فرا گرفتن علوم سفرها  
 و رحلتها کرد و از ہر استادی کہ مایۃ  
 از دانش داشت و توانست خود را باو  
 رساندن کسب دانش کرد و فراوان  
 دانش آموخت و فراوان دانش  
 پراکنہ و کتابها پرداخت از جملہ  
 کتاب الروضة البہیۃ از نفیس کتب  
 فقہ و کتاب روض الجبان فی شرح ارشاد  
 الاذهان و کتاب المسائل و کتاب غایۃ  
 المراد فی شرح الارشاد و کتاب تمہید  
 القواعد و کتاب منیۃ المرید فی آداب  
 المفید و المستفید و غیر اینها شہید ثانی  
 میان دوتن کہ خصومت داشتند ادوی  
 کرد محکوم بر آشفست و پیش قاضی  
 صیدا شکایت برد و شہید را بدعت  
 گزاری متہم کرد و قاضی نیز بسلطان  
 سلیم ہشمانی ماجری را نوشت و سلطان  
 سلیم فرمان کرد تا او را دستگیر کنند  
 و زندہ پیش او برند شہید نیز در پنتھانی  
 و پو شیدگی خود را بسکہ رسانید  
 و حالیکہ از نماز پسین فارغ شدہ بود  
 او را دستگیر کردند و چہل روز در  
 یکی از خانہ های مکہ او را زندان  
 کردند آنگاہ او را بقسطنطنیہ بردند

ویش از آنکہ او را زندہ بسلطان سلیم  
 برسانند کشتند و سرش را نزد سلطان  
 سلیم فرستادند و تنش را در ساحل دریا  
 بہاک سپردند و این واقعہ در سال ۹۶۵  
 اتفاق افتاد و مانند فرزند دانشمندش  
 شیخ حسن بن شیخ زین الدین از  
 دانشمندان نامور و محققان بلند آوازہ  
 و صاحب کتاب المعالم و کتاب منتقی  
 الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسنان  
 و کتاب مشکوۃ القول السدیدہ فی تحقیق  
 معنی الاجتہاد و التقلید و کتاب التحریر  
 الطاوسی در رجال و غیر اینها و دیوان  
 شعر و کتاب معالم اوبیش از سہ قرن است  
 کہ کتاب درسی دانشجویان است و از  
 جملہ قصائدی کہ پرداختہ نصیبہ لامیہ  
 ایست کہ در نہایت رقت و جزالت است  
 و شیخ بہائی در کشکول آنرا آورده  
 است و در سال ۱۰۶۱ در گذشت و مانند  
 دختر زادہ دانشمندش سید محمد بن  
 علی بن حسین بن ابی الحسن موسوی  
 جبئی عاملی در طبقہ محققان و فقیہان  
 و رفیق بحث و درس دای خود شیخ  
 حسن صاحب معالم و این دو دانشمند  
 تا پایان عمر راہ مصافحت و دوستی صادقانہ  
 را سپردند و در اینکار انگشت نما  
 گردیدند و سید محمد نیز کتابهای

محققانه پرداخت از جمله کتاب مدارك الاحكام فی شرح شرایع الاسلام و شرح مختصر نافع و حواشی بر تهذیب و استبصار و الفیه شهید و مانند فرزند شیخ حسن صاحب معالم شیخ محمد بن حسن بن زین الدین جبلی عاملی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب شرح نهذیب الاحکام و شرح استبصار و شرح اثنا عشریه و حواشی بر شرح لعه و معالم و اصول کافی و مختلفه و مدارك و مطول و رساله در تزکیه راوی و کتاب روضة النواظر و نزهة النواظر و کتاب تحفة الدهر فی مناظرة الغنی والفقیر و متوفی ۱۰۳۰ و مانند فرزندش شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن زین الدین جبلی در شمار ادیبان و فقیهان و محدثان و استاد شیخ حر عاملی و صاحب دیوان شعر و متوفی ۱۰۶۲ و مانند فرزند دیگرش شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین جبلی در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب کتاب الدر المنظوم من کلام الامم و کتاب الدر المنور من المأثور و غیر المأثور و غیر اینها و متوفی ۱۱۰۳ و مانند شیخها، الدین محمد جبلی و پسرش عزالدین حسین بن عبد الصمد جبلی حارثی که هر دو در حارثی بیایند

جبله با فتح اول و دوم و سوم بمعنی رو - ایرو - طبیعت - ریشه نام جمعی است از جمله جبله بن ایهم آخرین ملوک غسان  
 جبلی با فتح اول و دوم منسوبست بجبل بمعنی کوه و عربات شهرها و دیها که در دامنه رشته کوهها افتاده اند جبل خوانند از جمله جبل لبنان که بجبل عامل نیز مشهور است و ساکنان شهرها و قریه های آنجا را جبل عاملی و نیز عاملی و نیز جبلی گویند و از جمله شهرها و دیهای عراق عجم که بیلاذ جبل بیشتر مشهور بودند و ساکنان آنها را نیز جبلی گفتند و باید دانست که افزون از جبلی باید نام شهر و قریه را نیز برد همچنانکه عبدالله بن جهضم جبلی همدانی نویسنده و یا عبدالعزیز بن صالح جبلی بروجردی و بر این قیاس باشد سایر نسبتها و گرنه در نسبت درست دانسته نگردد و نیز همان عمل را در مورد نسبت بجبل عامل کنند و گویند جبلی جبلی و یا عاملی و میسی عاملی و یا جبلی و نیز منسوبست بجبل هرات و ابوسعید محمد بن دیسق جبلی هروی از محدثان عامه و متوفی ۵۲۰ و نیز عبدالواسع جبلی که در غرجهستان از مادر بزاد و در هرات

زیستن گرفت و در سلك شاهان  
 توانا افتاد و سلطان سنجر سلجوقی  
 و بهر امشاه غزنوی را ستود و تصاید  
 و غزلیات نظم کرد و اشعار ملاح را  
 نیکو پرشته کشید و در سال ۵۵۵ در  
 گذشت بدان منسوبند و این ابیات  
 نمونه طبع توانایی او است

مردوم شد مر و ت و منسوخ شد وفا  
 زان هر دو نام ماند چه سیمرخ و کیمیا  
 شد راستی خیانت و شد زیر کی سغه  
 شد دوستی عداوت و شد مردمی هبا  
 هر ها قلی بز او یه مانده مستحق  
 هر فاضلی بد اهیة گشته مبتلا  
 وانکس که گوید از زده هوی کنون همی  
 کا ندو میان خلق میز چو من کجا  
 دیوانه را همی نشناسد ز هوشیار  
 بیگانه را همی بگزیند بر آشنا  
 ها لیست همم بهمه وقت چون فداک  
 صافیت نسبتم بهمه نوع چون هوا  
 بر همت من است سخنهای من دلیل  
 بر نسبت منست هنر های من گوا  
 هر گز ندیده و نشنیده است کس زمن  
 کرد از ناستود و گفتار ناسزا  
 در پای جاهلان نه پراکندهام گهر  
 وز دست سفلیگان نیند برفته ام عطا  
 این فخر بس مرا که ندیده است هیچکس

در نثر من مذمت و در نظم من هجاء  
 و نیز منسوبست بجبل و آن نام  
 قریه ایست در اندلس و محمد بن احمد  
 جبللی اندلسی در شمار محدثان و متوفی  
 ۳۱۳ و محمد بن حسن جبللی اندلسی در  
 شمار شاعران و ادیبان و عربان و این  
 چند بیت از او است

وما لانس بالانس الدین عهدتهم  
 بانس و لکنف فقد انسهام انس  
 اذا سلمت نفسی و دینی منهم  
 فحسبی ان العرش منی لهم ترس  
 و در سال ۵۰۴ کشته گردید بدان  
 منسوبند و نیز منسوبست بجبل که  
 موضعی است در حجاز و ابوالقاسم سلیمان  
 بن علی جبللی حجازی از محدثان بدان  
 منسوبست و نیز منسوبست بنی جبله  
 و آن قریه ایست در یمن در دامنه جبل  
 صبر و عبدالله بن احمد بن اسعد جبللی  
 یمنی در طبقه مقریان و صاحب کتابی  
 در قرآت سبع بدان منسوبست

جبللی بافتح اول و تشدید بای  
 ایجد مضموم منسوبست بجبل و آن قریه  
 ایست بزرگه میان واسط و نهمانیه و ابو  
 الخطاب محمد بن علی بن محمد بن  
 ابراهیم جبللی در طبقه شاعران و معاصر  
 با ابوالعلاء معری و متوفی ۴۳۰ بدان



منسو بست وقاضی جبلی که داستانش ضرب المثل است از همان قریه است و داستانش اینست که مأمون روزی در کشتی نشست و راه واسط را سپرد و یحیی بن اگثم قاضی القضاة با او بود مردی را دید در کنار دجله بمعاذات کشتیش دود و فریاد از ندیا امیر المؤمنین قاضی ماقاضی خوبست و قاضی جبل قاضی خوبست یحیی بن اگثم خندید و بمأمون گفت این فریاد کش و بانگ بردار خود قاضی جبل است که خوبستن راستاید و تنا گوید مأمون چیز کمی باو داد و از کارش بر کنار کرد و گفت روا نیست با این اندازه از بیخردی کسی بر مردم قاضی باشد

جیل باضم اول و فتح دوم بروزن زیر قریه ایست از قرای شام و جمعی از محدثان بدان منسوب باشند

جیبی باضم اول و تشدید نای ابجد منسوبست بجبا و آن نام چندین موضع است از جمله قریه ایست در نهر و آن و ابو الحسن احمد بن عبدالله جیبی در طبقه مقریان بدان منسوبست و از جمله قریه ایست از اعمال طرابلس شام و ابو محمد عبدالله بن ابی الحسن جیبی شامی در شمار محدثان و متوفی ۶۰۵ بدان

منسو بست

جشامه بافتح اول و تشدید نای نخند بر وزن هلامه بمعنی کا بوس (خوا بیست که ندارد چیزی منکین بر او افتاده و فشار بر او آورد چند آنکه از حرکت باز ماند و فریاد کشیدن ننواند) و آن نام جشامه بن قیس و جشامه بن مساحق است که هر دو در سلك صحابه منظوم اند

ججاش با کسر اول جمع ججاش بمعنی گرم خرد و گرماسب را نیز ججاش گویند و ججاش نام نیای حکم بن معمر بن قنبر بن ججاش است در طبقه شاعران توانا و میان او و ابن میاده شاعر مهاجرات و معادات بود و فیروزی بیشتر نصیب ابن میاده بود و کمتر نصیب حکم و دانسته نیست میان دو کس که بر سخنوری توانا باشند اگر مهاجرات و نکو هشگری در گیر درسوانی هر یک و قبیله و عشیره هر یک یکجا کشد

ججافی بافتح اول و تشدید حای حطی منسوبست به ججاف باقوت گفته که آن نام محلی است در نیشابور و ابو عبدالله رحمن محمد بن عبدالله ججافی در طبقه محدثان و متوفی ۳۴۱ بدان منسوبست

ججدام با ضم اول بر وزن غلام  
بمعنی تورم چشم و این ججدام کنیت ابو  
هدایت محمد بن عباس است و در ماهیار  
یسیاید

ججدر با فتح اول و سکون حای  
حطی بر وزن جعفر کو تمام اندام  
را گویند و آن نام ججدر بن مغیره  
طلمی است از اصحاب امام صادق ۴  
و ام ججدر کنیت دختر حسان مریه  
است که زوجه ابن میاده شاعر بود  
و از زنان سخن سنج و شعر ابن میاده  
را بر شعر حکم بن معمر هجاء گوی  
ابن میاده رجحان داد و فضیلت نهاد  
و حکم ام ججدر را نیز با این  
ایات نکوید

الا عوقبت فی قبرها ام ججدر  
ولالفیت الا الکلا ایب والحمرا  
کما حادثت عبد الثیما و خلته  
من الزاد الاحشور بطاها صفرا  
قبالیت شمری هل رات ام ججدر  
اکنک ا و ذقت مغابنک الشقرا  
و هل ابصرت ارساغ ابرد لورات  
قفا ام رماح اذا ما استقت د فرا  
رماح نام ابن میاده و ابرد نام  
پدر او است  
ججدری با ضبط پیش منسوبست

به ججدر بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه بن  
عکایه بن صعب که پدر تیره ایست  
از قبیله قیس بن ثعلبه و ابراهیم بن  
رجاء ججدری از ثقات معدنان امامیه  
و صاحب کتاب الفضائل دو منسوبست  
ججدم با فتح اول بر وزن جعفر  
بمعنی تندرو (عبوس) و هم تندرو نام  
ججدم بن فضاله صحابی است

ججش با فتح اول و سکون  
حای حطی مفرد ججش است و گذشت  
معنی آت و آت نام پدر زینب  
ام المؤمنین دختر ججس است از زنان  
پیغمبر (ص)

ججظ با فتح اول و سکون  
حای حطی و فتح ظای نقطه دار بر  
آمدگی حدقه چشم باشد و آن لقب  
ابو الحسن احمد بن جعفر بن موسی  
بن یحیی بن خالد بن برمک برمکی  
است در طبقه ادیبان و شاعران و صاحب  
کتاب الطبیخ و کتاب الطنبورین  
و کتاب فضائل السکباج و کتاب الترنم  
و کتاب المشاهدات و کما ب ما شاهده  
من امر المعتمد علی الله و غیر اینها و  
دیوان شعر و ابو عبد الله حسن بن علی  
بن مقله گفت از ججظه پرسیدم که  
لقب ججظه را چه کس بر تو نهاد

گفت این معتز روزی مرادید و پرسید  
 کدام جا اور است که وقتی او را  
 مقلوب (وارونه) کنند ایزار کشتی  
 شود گفتم علق (زالو) زیرا قلب آن  
 قلع است (بادبان کشتی) گفت آفرین  
 بر تو ای جعظه و آن لقب بر من ماند  
 و جعظه را معتمد بالله خیناگر لقب  
 داد بمعنی سازنده و خواننده یا قوت  
 از آن پس که آنت لقب را نوشته  
 گفته و نه انستم معنی خیناگر چیست  
 و این لفظ فارسی است و از آنروی  
 اورا خیناگر گفت که جعظه سازنده  
 بود و ظنبور (تار) رانیکو نواخت و در  
 آن فن استاد بود و این دو بیت از  
 او است

رحلتکم من انة بعد زفرة  
 مهينة لئلا شوقی ا لیکم  
 وقد کنت اعتقت الچفون من البکا

نقد دردهای الرق حزنی علیکم  
 و در تیره روزی خود گفته  
 و از شعر فرزوق پیروی کرده است  
 قال قال لی . . . است

مقال ذی حکمة وانت له العکم  
 لست الذی تعرف البطحاء وطانة  
 و البیت يعرفه و العجل والهمرم  
 انا الذی دینه اسماف سائله

و الضر يعرفه والبؤس والعدم  
 انا الذی حب اهل البیت افقره  
 فالعدل مستعبر و الجور مبتسم  
 و در سال ۳۲۴ در گذ

ج: باضم اول و سکون  
 ی حطی منسو بست بجعفه و آن  
 بست میان مکه و مدینه و ابو بکر  
 عطاء جعفی در شمار متصوفه و عرفای  
 قرن سوم بدانست منسو بست

ج: بافتح اول و سکون دوم  
 در چند معنی بکار رفته است آفتاب  
 پرست - سومار - پادشاه زنبوران  
 هسل و آن نام جحل بن حنظله است  
 در طبقه شاعران و نیز نام جحل بن  
 عامر کاتبی است از اصحاب  
 امیر المؤمنین

ج: باضم اول و فتح دوم  
 بر وزن جهینه دور نیست مصغر جحاف  
 باشد بمعنی سیلی که زمین را بکاود  
 و هر چه باشد ببرد و یا مصغر جهفه  
 باشد بمعنی یاره از روشن و مسکه و نیز  
 نه مانده آب در کناره های حوض و  
 ابو جهینه حکیمت و هب بن عبد الله  
 صحابی است که از خرد سالان صحابه  
 بود و هنوز بعد بلوغ فرسیده بود  
 که پیغمبر (ص) جهان را ترک گفت

و امیر المؤمنین او را دوست داشت  
و او را خازن بیت المال کرد و هم او را  
و هب الخیر نامید و ابو جحیفه در بصره  
سال ۷۲ در گذشت

جنجادی با ضم اول و فتح خای  
نقطه دار منسوبست بجنجاده و آن  
قریه ایست از قرای بغارا و ابو علی  
محمد بن اسمعیل جنجادی از حفاظ  
محدثان عامه بدان منسوبست

جنججیح با فتح اول بروزت  
جعفر بمعنی بانك کردن و جیح جیح  
گفتن و میانه چیزی در آمدن و آن  
لقب ابو الفتح عبید الله بن احمد بن محمد  
است از شاگردان ابن درید و در شمار  
ادیبان و عربان و صاحب کتاب مجالسات  
العلماء و کتاب العزلة و الا نفراد  
و کتاب اخبار جعظه و غیر اینها

جنزلی با فتح اول و سکون دوم  
منسوبست بجنزون بروزن مخزن و آن  
قریه ایست در سه فرسنگی سمرقند و همین  
بن جعفر بن اشعث جنزلی سمرقندی  
از محدثان عامه بدان منسوبست

جداری با کسر اول منسوبست  
به بنی جدار که تیره از قبیله انصارند  
و نیز نام محلتی است در بغداد که  
بنی جدار در آنجا زیستن گرفتند و آن

نام را بدان محلت دادند و ابو بکر  
احمد بن حسن بن بحر جداری که  
خطیب در تاریخ بغداد ترجمت او  
را نوشته بدان منسوبست

جدعان با فتح اول بر وزن  
در مان بمعنی بریده بینی یا لب یا  
گوش یادست و آن نام پدر عبید الله  
بن جدعان است از نخستندگان عرب  
و او را قدح بسیار بزرگی بود که در آن  
طعام کرد و ایستادگان و حتی  
سوارگان از آن توانستند خورد

جدلی با فتح اول و دوم منسوبست  
به جدیله دختر سبیح بن عمرو حمیری  
و جدیله در نسبت جدلی آید همچون  
حنیفه که حنفی آید و عباس بن جعد  
جدلی که بهواخواهی امام حسین ۴

در کوفه قیام کرد و بکلمت مسلم بن  
هقیل از مردم بیعت گریخت و این زیاد  
از آن پس که مسلم را کشت او را  
گرفت و در زندان او میگذارد و منسوبست  
و نیز ابو عبید الله عبید بن عبید جدلی  
از خواص اصحاب امیر المؤمنین و پرچم  
دار مختار بن ابی عبیده ثقفی و همان  
کسی است که مختار او را با هشتصد تن  
برای رهائی دادن محمد بن حنفیه و  
بنی هاشم که با او بودند بمکه فرستاد

و جدلی با مهارت آنها را از شکنجه  
ابن زبیر رهایی دادند و منسوب است  
جدلی با فتح اول و تشدید دال  
بی قصه منسوبست بجده که شهرست  
دو حکمتار در پای احمر در دو از ده  
فرسنگی شهر مکه و مردم بغلط آنرا  
بجده (حوا زوجه آدم ابو البشر)  
نسبت دهند بلکه آن شهر بنام جدّه  
بن حزم بن ریان بن حلوان بن عمران  
بن الحاف بن قساعه است که در آن  
جامتولد گردید و بنام او ماند و سپس  
شهر گردید و هلی بن محمد بن هلی بن  
ازهر علیی جدلی در طبقه مغربان  
و متوفی ۶۸۴ بد آن منسوبست  
و نیز جدلی منسوبست به بنی جدان بر  
خلاف قیاس که تیره از قبیله لغم اند  
و نیز جدلی منسوبست به بنی جده که  
تیره از قبیله قساعه اند و از این تیره  
است سوید بن طالب جدلی از اصحاب  
امام صادق  $\text{ع}$  و جدلی نام پدر محمد  
بن جدلی بن احمد بن عبدالله بن بهاء  
الدین دمشقی است در شمار ادیبان  
و فاضلان و شاعران و کاتبان و متوفی  
۱۱۳۳ و باین جدلی مشهور است  
جدیع یا ضم اول هر زدن  
زبیر بمعنی بریده دستک یا بریده

گو شک و یا بریده بینیک نام جدیع  
بنت نذیر مرادی صحابی است  
جدامی یا ضم اول منسوبست  
بجدام که پدر قبیله ایست و جمعی از  
اعیان ادیبان و شاعران از این قبیله اند  
از جمله ظافر بن قاسم بن منصور بن  
عبدالله بن خلف جدامی اسکندری  
معروف بجداد در طبقه شاعران نیکو  
پرداز و صاحب دیوان شعر و متوفی ۵۲۹  
در مصر و این دو بیت از او است

و حلوا فلو لا انی

ارجو الا یاب قضیت نعیمی

والله ما فارقتهم

لکننی فارقت قلبی

و آن دو بیت را عماد کاتب در

خریده به عینی نسبت داده است و حداد  
قصیده مشتاقانه نظم کرد و هنگامی  
که از مصر فراسوی مهدیه رفت  
آنها برای ابو الصلت امیه به

عبد العزیز اقداسی فرستاد و ابیات  
آب قصیده همه بلند و نیکو افتاده  
و این چند بیت از آن است

الا هل لدا تی من فراقك افراق

هو ا کسم لکن لی لقائک در باق

فیما شمس فضل غربت و لغوئها

علی کل قطر با لمشارق اشراق

لقد ضاع لثني يا ابا الصلت مدونات  
 ديارك عن داري موم واشواق  
 اذا عزتني احاسا وها بعد اعمى  
 جرت بولها ما بين جفني احراق  
 وقد كان لي كنز من الصبر واسع  
 و لي منه في صعب النوايب اداق  
 و سيف اذا جردت بعض غراره  
 لجيش مخلوب صد ها منه ارقاق  
 التي انت ابان البين انت نراره  
 غرور و انت الكنز فقر و املاق  
 و تمامت قصيده برهمن سيات است  
 و از جمله ابوالحسن علي بن عبدالله بن  
 موهب جدامی در شمار معدنات  
 و مفسران و صاحب تفسيری بزرگ  
 در قرآن و از شاگردان ابن عبدالبر  
 و متوفی ۵۳۷ و از جمله احمد بن  
 محمد بن منصور بن ابی القاسم بن  
 مختار بن ابی بکر جدامی اسکندری  
 در طبقه نحو بان و مفسران و ادیبان  
 گویند در بحث و کنجکاری جاهلی  
 نایستاد و بیوسنه رفتن داشت و این  
 حاجب در باره او گفته است

لقد سئمت حیاتي البعث اولا  
 مباحث ساکنی الا سکندریه  
 و از او است کتاب الا لتصانف  
 من صاحب الکشاف و کتاب مناسبات

تراجم البعاری و در سال ۶۸۳ در  
 گذشت و از جمله ابوبکر محمد  
 حکیم بن محمد بن احمد بن ابی چندامی سر  
 قسطنطنیه در طبقه لغویان و مربان و فقیهان  
 و شارح کتاب الا یضاح زسی و منوفی  
 ۵۳۸ و از جمله ابوعبدالله محمد بن  
 ابی سعید محمد چندامی روانی معروف  
 بان شرف و از نزد کان المعز بن  
 بادیس امیر افریقیه و معاصر ابن رشیق  
 روانی و در بار المعز بن بادیس بار  
 انداز دانشمندان بود اما این دو دانشمند  
 بر دیگران پیش اندامند و امیر نیز  
 گاهی آن و گاهی این را نزد یکتر  
 گرفت از انوری میانه آند در دانشمند  
 بدین در توفت و کنز و پانچات کشید  
 از انانیه ان حد رسیدن ابرت شرف  
 کتابها پرداخت از به اه کتاب ابتکار  
 الافکار و در این کتاب گزیده نظم و  
 ش خود را کرد آورد است و از جمله  
 کتاب اعلام الکاتب و رساله الانتقاد و  
 دیوان شعر و از او است

قبا لوائسا بقت الله بر

فقلت من عدم السوابق  
 خلعت الدسوت من الرشاخ  
 ففرزنت نبيها البيا دق  
 و در سرورتي که بخدمت زیر دستان

کمر بنده گفته است  
 خاد منا خیر نا و افضلنا  
 نظر ح اعباء نا و بعملها  
 فنحن یسری الیدین تخدمها  
 یمناهما الدهر وهی افضلها  
 و در سال ۶۶۰ در اشیبیه در گذشت  
 جدیدیه بافتح اول بروزن سفینه  
 نام جدیدیه بن مالک بن فهم از مشاهیر  
 ملوک حیره است که جدیدیه الابرش  
 مشهور و ملقب است

جرا ب الدوله بکسر اول بمعنی  
 ائبان ظرفی که نوشته در آن کنند و  
 دولت بمعنی گردش زمانه است و  
 بخصوص در گردش که بغیروزی و  
 اقبال کند و از همین روی است که  
 گویند دولت بر فلان روی کرد و با  
 همان مناسبت است که القاب رکن  
 الدوله و عماد الدوله و عضد الدوله  
 و فخر الدوله نهاده اند و جرا ب الدوله  
 لقب ابوالعباس احمد بن محمد سجستانی  
 است از نوادری که گویان و ظریفان و در  
 روزگار المقتدر بالله عباسی بود و  
 بمناسبت افتخاری که شاهان دیلمیه  
 بالقاب دولت گردید وی نیز لقب خود  
 را جرا ب الدوله نهاد یعنی ائبان  
 گردش روزگار بنسبگی و نیز او را

ریح (باد) لقب دادند و ندانستیم از  
 چه روی او را باد گفتند و جرا ب الدوله  
 تار نواخت و پیشه اوتار زنی بود و  
 کتاب ترویح الارواح و مفتاح السرور  
 و الافراح پرداخته او است یا قوت گفته  
 که مانند آن کتاب در فن خود هیچ  
 تصنیف نشده است و این ندیم گفته  
 که آن کتاب بزرگی است و شامل  
 فنون

جراح بافتح اول و نشدید رای  
 بی تعلقه کسیکه زخمها را درمان کند  
 و آن اذا علام متعارفه است که جای  
 وصف نشسته است و دودمان جراح در  
 شمار وزیران و کاتبان و مترسلان  
 چند تن از خلفای عباسی بوده اند از  
 جمله داود بن جراح کاتب دیوان  
 المستعین بالله عباسی و صاحب کتاب  
 اخبار الکتاب و کتاب الرسائل و کتاب  
 التاریخ و فرزندش ابو عبد الله محمد بن  
 داود جراح وزیر عبد الله بن معتز در  
 روز خلافتش این ندیم گفته در  
 روزگاری که وی زیست فاضلتر از  
 او دیده نشد و بخط خود فراوان  
 کتاب نوشت و هر چه نوشت باصلاح  
 آن پرداخته و ابوالحسن بن فرات از وی  
 بیسی درد داشت و بکشتنش اشارت

کرد و او را کشتند و از اوست کتاب الورقة فی اخبار الشعراء و کتاب الشعراء والشعراء و کتاب من سبی من الشعراء عمرو فی الجاهلیة والا سلام و کتاب الوزراء و کتاب الاربعة و فرزند زاده اش ابو الحسن علی بن عیسی بن داود دین جراح وزیر المقتدر بالله در شمار مفسران و فقیهان و مترسلان و صاحب کتاب معانی القرآن و تفسیره و کتاب جامع الدهاء و کتاب الکتاب (کاتبان) و کتاب سیاسة المملكة و کتاب سیرة الخلفاء و متوفی ۳۳۴ و فرزندش ابو القاسم عیسی بن علی ، ابن ندیم گفته وی یگانه روزگار خود در منطق و علوم دیرین بود و کتابی در لغت فارسی پرداخت و برادرش عبدالرحمان بن عیسی بن داود بن جراح وزیر المتقی و در شمار کاتبان و فاضلان و صاحب کتاب سیرة اهل الخراج و اخبارهم و انسایهم فی القدیمة والحدیث و کتاب التاریخ و کتاب الخراج و باید دانست که جراح و صف ابو عبیده صحابی معروف نیست بلکه جراح نام جد اوست و نامش هامر بن عبدالله بن جراح است و ابو عبیده و ابو بکر و عمر همچون ساختمانانی بودند که یکدیگر

را نگاه داشتند و میان آن سه تن پیوند استواری بود و یثیبیا نیز از یکدیگر بیدریغ کردند

جراحی با خطبایش منسوبست بابو عبیده جراح صحابی معروف و اسمیل بن محمد بن هید الهادی بن عبد الغنی جراحی دمشقی در شمار ادیبان و محدثان و صاحب کتاب کشف الخفاء و کتاب مزیل الا لباس عما اشهر من الا حدیث علی السنة الناس و کتاب عقد الجوهرة الثمین و کتاب نصیحة الاخوان و غیر اینها و متوفی ۱۱۶۲ بدو منسوبست

جراحی با فتح اول بروزن نهاد بمعنی ملخ نام جراد بن عبس صحابی است و جراد با زیاد بن تادرا آخر آن علم زبان است و ابو جراد کنیت هامر بن ربیعة بن خوبلد بن عوف بن عامر بن عقیل بن کعب بن عامر بن صمصمه است از اصحاب امیر المؤمنین و دودمان ابو جراد در حلب بفضل و ادب مشهورند و از اینان است کمال الدین عمر بن احمد بن هبة الله حلبی معروف به ابن ابی جراد و مشهور باین عدیم و در عدیم بر جمتش بیاید جرامرد باضم اول و میم معرب



## جراوی

جوا نمرود نام نیای ابوبکر محمد بن احمد بن جرّامرد قطان شیراز مست در طبقه نجویان و ادیبان و متوفی ۵۱۰ هجری با قوت در معجم و سیوطی در بغیة الوعای او را بفضل و ادب ستوده اند و از سفهنان او است که در کودنی و خشاک مغزی به از این تعبیر نیست که گویند فلانی تقه دست

جراوی با ضم اول منسو بست

بجر او و آن نام نا حیثی است در اندلس از اعمال فحش و عبدالله بن محمد جراوی در شمار کاتبان و شاعران و متوفی ۴۱۵ بدان منسوب است

جر باه قافی بافتح اول و سکون رای بی نقطه منسوب است بجر با دقان مغرب گلهایگان و جمعی از اعلام از آن شهر برخاسته اند از جمله سعد الملک علی بن هبة الله عجلای جرباد تا نمی معروف با بن ما کولا و در ما کولا بیاید و از جمله ابوالسرف ناصح بن فائز بن سعد منشی جر با د قافی در شمار کاتبان و مترسلان و صاحب تاریخ یمنی و این کتاب ترجمه مکتوبات تاریخ معروف به سیرة الیمنی است که ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی در اخبار یمن الدرله سلطان محمود

## جر بادقانی

غزنوی پرداخت و ابو الشرف آنرا ترجمه کرد و از جمله نجیب الدین جر باد قافی در سلک شعرای توانا و نیکو پرداز و دیوان شعر ، وی در آغاز جوانی بیفداد رفت و در قندهار در قلعه و شاق چندمی بز بست و امرای آن دیار را ستایش گفت و از آن پس که رکن الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه عراق و کرمان را گرفت و عماد الملک ساوچی وزیر او شد نجیب الدین بدر بار وی بوسیله همان وزیر راه یافت تا آنگاه که رکن الدین در جنگی که بالشگر مغول در ری و فیروزه گره کرد کشته گردیده نجیب الدین بوطن خویش باز گشت و در همانجا بزیست تا در سال ۶۶۵ در گذشت و این ابیات از او است  
دماغ عمل بدبو انگی شود سایل  
اگر تو سلسله زلف را بجهنمای  
ز سر گرفته جهان از فسانه تو ومن  
حدیث یوسف مصری ویر کنجانی  
هزار یوسف که گشته را ترانی بافت  
سر آستین جمال خودار بیفشانی  
حدیث لعل تو پیرفت در حدود دین  
عقیق را زحمیا سرخ گشت بیفشانی

زرروی این چمن آبگون پدید آمد  
 هزار لاله سیراب و نرگس نمخمو  
 برسم شعبده بازی فلک برون آورد  
 ز زیر حقه خورشید حقه های بلور  
 پر از نقطه ورق چرخ و بر حواشی آن  
 هلال عید چون نونی بآب زر مسطور  
 و باید دانست که گلهای گان در تعریب  
 باد و شکل دیگر آمده است جرباذقان  
 با ذال نقطه دار بجای دال بی نقطه و  
 جرباذقان با فا بجای بای ایجاد

جرتی باضم اول و سکون رای  
 بی نقطه منسوبست بعرت و آن قریه  
 ایست در صناعه یمن و یزید بن مسلم  
 جرتی صنعانی در شمار محدثان عامه  
 بدان منسوبست

جرجانی باضم اول و سکون دوم  
 منسوبست به جرجان معرب گرگان  
 از شهرهای قدیم ایران و آنرا استرآباد  
 سپس گفتند و اکنون با همان  
 نام دیرین مشهور است و شهر  
 گرگان را ادیبان ستوده اند  
 از جمله ابو النعمان گفته و استناد  
 گفته است

هی جنة الدنيا التي هی مسجج  
 بر ضی بها المعرور و المقرور  
 سهلیة جبلية بعریة

یعتل فیها منجد و مفیر  
 و اذا غدا الفناص راح بما اشتهی  
 طباً حه فلهج و قدیر  
 لهج و دراج و سرب تدارج  
 قد ضمنه النابی و البقور  
 غربت بهن اجادل و زرازو  
 و بواشق و نمودة و صقور  
 تا آنجا که گفته است

و کما نما زوارها بر یا ضها  
 للمبصر به سندس منشور  
 باری جمعی از اعلام دانشمندان از  
 آن شهر برخاستند از جمله ابوبکر  
 عبد القاهر بن عبدالرحمن جرجانی  
 پیشوای فن معانی و بیان و صاحب کتاب  
 دلائل الاعجاز و کتاب المعنی در شرح  
 ایضاح و کتاب المقتصد و کتاب الجمل  
 و کتاب العرامل الماه و کتاب اسرار  
 البلاغه و کتاب العمده و متوفی ۴۷۴  
 و از جمله سید علی بن محمد بن علی  
 حسینی حنفی جرجانی معروف بهیر  
 سید شریف جرجانی از اعلام محققان  
 و شاگرد قطب الدین رازی و معاصر  
 بامولی سعد تفتازانی و صاحب کتاب  
 الترجمان فی لغات القرآن و کتاب  
 التجر یفات و کتاب صرف میرود و  
 کتاب در منطقی بفارسی یکی کبری

و دیگر صغری و حواشی بر کشف  
و معلول و شرح کافیه و شرح شمسیه  
و شرح مطالع و شرح تجرید و شارح  
کتاب موافق قاضی عضدایچی و رساله  
در مراتب موجودات و رساله در  
تحقیق کلیات و بنظم شعر نیز پرداخته  
و این شعر از اوست

من شکر چون کنم که همه بنده توام  
نعمت چگونگی شکر کند بر زبان خویش  
نیز این رباعی

بیخوابی شب جان مرا گرچه بکاست  
در خواب شدن زری انصاف خطاست  
ترسم که خیابا اس قدمی رنجه کند  
عذر قدمش بسالها نتوان خوا

میرسید شریف در شیراز از من  
گرفت و چندی در حکم امیر تیمور در  
سمرقند بزیست و از آن پس که تیمور  
بمرد بشیراز برگشت و در آنجا سال  
۸۱۶ در گذشت و از جمله ابوالحسن  
علی بن عبدالعزیز بن حسن بن علی بن  
اسمعیل جرجانی در شمار ادیبان  
و مفسران و فیهان و قاضی

دی و صاحب کتاب تفسیر القرآن  
و کتاب تله التاریخ و کتاب الوساطة  
بین المتنبی و خصومه و شعر را نیکو نظم  
کرد و این ابیات در انس بکتاب

از او است

ما تمنعت لذة العیش حتی  
صرت للیت والکتاب جلیسا

لیس شیئی اعز عندی من العالم  
فلم اهنی سواہ انیسا

انما الذل فی معنا لطة الناس  
قد همم و هشی عزیزاً رایسا

و نیز این ابیات که بر سر زبانها  
حکمت و ار میگردد

اذا شئت ان تستقرض المال منقما  
علی شهوات النفس فی زمن العسر

فسل نفسك الانفاق من کنز صبرها  
علیک و انظاری الی زمن الیسر

فان فعلت کنت الغنی وان ابیت  
فکل منوع بعدها و اسح العذر

و در سال ۳۹۴ در گذشت

جر جرائی بافتح هردو جیم و  
سکون رای اول و نسوبست به جر جرایا

و آن قر به ایست از تو ابع نهروان  
و محمد بن فضل جر جرائی و زیر

متوکل عباسی در شمار ادیبان و شاعران  
و متوفی ۲۵۱ و احمد بن محمد بن احمد

بن طرخان کندی جر جرائی صاحب  
کتاب ایمان ابوطالب و معاصر نجاشی

بدان منسوبند  
جر جسرائی باضم جیم اول

جرمی چرخمی جرقوهی

وسکون رای بی نقطه وفتح جیم دوم  
منسوبست بجرچسارنام دو قریه است  
یکی در مرو و دیگر در بلخ و از قریه  
اخیر است ابو جعفر محمد بن عبدالرحیم  
جرچساری از محدثان عامه

جرچی با فتح اول منسوبست  
بجرح بروزن چرخ و آن قریه ایست  
از قرای عسقلان و ابو الفضل عباس بن  
محمد بن حسن بن قتیبه عسقلانی جرحمی  
از محدثان عامه بدان منسوبست

جرچی با فتح اول منسوبست  
بجرخ و آن قریه ایست از قرای غزنین  
و یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد  
غزنوی چرخمی معروف به یعقوب چرخمی  
از مشایخ سلسله نقشبندی و صاحب  
رساله انسیه در تصوف و تفسیر قرآن  
بنام تفسیر یعقوب چرخمی و متوفی ۸۵۱  
بدان منسوبست

جرقوهی با فتح اول منسوبست  
بجرقوه یا قوت گفته که آن قریه ای  
از قرای اصفهان بنا بر این جرقوه عرب  
ابر کوه است یعنی فراز کوه و زبیران  
محمد بن احمد جرقوهی در شمار  
محدثان عامه بدان منسوبست

جرکانی با فتح اول منسوبست  
بجرکان یا قوت گفته جرکان نام دو قریه

جرکانی جرمودی جرمی

است یکی در ناحیه اصفهان و ابو الرجا  
محمد بن احمد جرکانی در طبقه مشاهیر  
حفاظ و متوفی ۵۱۴ بدان منسوبست  
و دیگر در ناحیه جرجان و ابو العباس  
محمد بن محمد بن معروف جرکانی  
در شمار خطیبان از آن قریه است

جرمودی باضم اول بروزن برزور  
به معنی حوضچه خانهاك (خانه كوچك) چاه  
گر بچه نرو آن نام جرمودی چینی صحابی  
است و آن جرمودی عمرو بن جرمودی  
است که زبیر بن عوام را فریبکارانه  
کشت و بنی جرمودی تیره از عربند

جرمی با فتح اول منسوبست

بجرم بن زبان بن حلوان بن عمران  
که پدر تیره ایست از قبیله قضاهه و از  
این قبیله است ابو العباس علی بن حسن  
طاطری جرمی و در طاطری بیاید و نیز  
اسمعیل بن عبد الرحمت جرمی از  
اصحاب امام صادق ۴ و اما ابو عمر  
صالح بن اسحق جرمی از پیشوایان  
عربیت و استاد مازنی و مبرد و شاگرد  
اصمعی و ابو عبیده و صاحب کتاب التنبیه  
و کتاب السیر و کتاب الابنیه و کتاب  
العروض و متوفی ۲۶۵ از آن قبیله  
نیست بلکه بدان قبیله پیوست و عرب  
پیوستگان را بنام قبیله خوانند اما با این

قید مولی فلان و فلان و ابو عمر صالح بن اسحق جرمی مولی جرم بن زبان است جرمیهنی باضم اول و سکون دوم و فتح میم منسوبست به جرمیهنی که قریه ایست از قرائی مرو و ابو عاصم عبدالرحمن جرمیهنی در شمار فقہیان بارع و ابو اسحق ابراهیم بن خالد بن نصر جرمیهنی در شمار محدثان و متوفی ۲۵۰ بدان منسوبند

جرو باهر سه حرکت فتح و کسر و ضم حیم و سکون رای بی نقطه و در آخر او به معنی بچه درندگان نام چند تن از صحابه و محدثین است و این جرو کبیت مشهور ابو الفاسم عبید الله بن محمد بن جرو اسدی است در شمار ادیبان و عروضیان و شاگرد ابو علی فارسی و سیرافی و صاحب کتاب الموضح در عروض و کتاب الامد در علوم قرآن و این جرو حرف را از مخرج غین بیرون داد و عصد الدوله آنرا بروی عیب گرفت و ابو علی فارسی ویرا گفت که نوك خامه را زیر زبان نه مخرج را مستقیم گردد و همان کرد و درست از مخرج بیرون آید و این جرو در سال ۳۸۷ در گذشت

جروول بافتح اول بروزن جعفر بمعنی سنگلاخ (سنگستان) نام جروول بن احنف کندی صحابی است جرهد بافتح اول بروزن جعفر آنکس که شادمانه رود و آن نام جرهد بن خویلد صحابی است جرهمی باضم اول و سکون رای بی نقطه و ضم های هوز منسوبست به جرهم که پدر قبیله ایست در یمن و از این قبیله است عبید بن ساریه (۱) جرهمی که عمری دراز کرد و از ایام عرب آگاه بود و از تاریخ ملوک عرب و شامان عجم خبر داشت و زمان جاهلیت را بدید و دوران اسلام را نیز دریافت و تا زمان عبدالملک بن مروان بزیست و کتاب الامثال و کتاب الملوک و اخبار الماضین را تألیف کرد و معاویه ابو سفیان او را از صنعاء یمن بخواهد و از او پرسشها کرد و پاسخها شنید و بافوت آن پرسشها و پاسخها از معجم الادباء آورده است و نیز ابن عساکر در تاریخ دمشق

(۱) نام امر عبید را ساریه بمعنی سون و ابری که شبانگاه رود و سربه بروزن سبه بمعنی سون لنگر از نوح با چهار سبه و سربه بروزن سربه بمعنی تک درخت خرما نوشته اند

جریدج بافتح اول و در آخر جیم  
بر وزن امیر انبان خرجین مانند ی  
است که در آت توشه کنند نام نیای  
شید بن قیس من جریدج است که خطیب  
شاعر اورا ستایشها کرد و نام نیای ابن  
رومی بنابر نقلی و بنا بر نقلی دیگر  
نامش سریدج است

جریر بافتح اول بر وزن امیر  
نام جریر بن عبدالله بجلی صحابی است  
و نیز نام ابو هرزه جریر خطیبی  
است از شعرای دولت اموی و معاصر با  
فرزدق شاعر و در هرزه بیاید و او جریر  
باضم اول بر وزن زبیر کنیت زکریا بن  
ادریس بن سعد اشعری قبی است از  
وجیهان اصحاب امامیه و از ثقات محدثان  
و تا زمان حضرت رضا ع بزیست و از  
آن حضرت نیز حدیث کرد و کتابی نیز  
پرداخت سال و فاش دانسته نگردد  
و قبرش در شیخان قم مزاری مشهور  
است

جریری بافتح اول منسوبست به بنی  
جریر بن عباد بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه  
بن عکاشه بن صعصع بن علی بن بکر بن  
وائل و ابو سعید ابان بن تغلب بن ریاح  
جریری بگری از فقیهان امامیه و صاحب  
کتاب غریب القرآن و کتاب الفضائل

و کتاب القراءات و منوفی ۱۴۱ بدو  
منسوبست و نیز جریری منسوبست  
با بن جریر طبری مورخ نامور و ابو  
الفرج معافی بن زکریا جریری نهروانی  
معروف با بن طراره با و منسوبست و در  
طراره بیاید

جرینی بافتح اول بر وزن  
امیر بمعنی حیو ب نیم کوفته نام پدر  
عبدالرحمن بن جریش کلایی است از  
محدثان امامیه و اصحاب امام صادق ع

جزائری بافتح اول منسوبست  
بجزائر بحرین که در خلیج فارس  
افتاده اند و از جزیره های متعددی فراهم  
گشته اند و دارای شهرها و دیه های آباد  
است و جمعی از اعلام از آنجا برخاسته  
اند مانند سید نعمه الله بن عبدالله حسینی  
جزائری از اعلام مجتهدان و افاضل  
دانشمندان و صاحب کتبات الانوار  
النعمانیه و کتاب الفوائد النعمانیه و کتاب  
هدیه المؤمنین و کتاب غرائب الاخبار  
و نوادر الانوار و شرح الهدیب و شرح  
صحیفه سجادیه و حواشی استبصار و  
حواشی جامی و غیر اینها و منوفی ۱۱۱۰  
و مانند سید نجم الدین بن محمد جزائری  
از اعلام افاضل و صاحب رساله تحفة  
الملوک فی احکام الشک و نوادر جوز

در نحو و غیر اینها و مانند شیخ عبدالعلی بن حسین جزائری صاحب کتاب المقله العبراء فی تظلم الزهراء و مانند شیخ حسین بن مطر جزائری صاحب کتاب تفسیر القرآن و رساله در کلام و غیر اینان از افاضل و اعلام

جزایر با فتح و تشدید زای نقطه دار بروزن عطار شترکش را گویند و جزور شتر است که برای کشتن آماده کرده اند و آن لقب بعضی از محدثان است از آن روی که پیشه شتر کشی داشته اند و این جزایر کنیت احمد بن ابراهیم بن ابی خالد فیروانی است در شمار حدائق طبیبان و صاحب کتاب زاد المسار در علاج امراض و کتاب الاعتماد در ادویه مفرد و کتاب البغیه در ادویه مرکبه و کتاب العمده لعزل المدیه بزرگترین تألیف او و کتاب المحدثه و امراضها و کتاب طب الفقراء و رساله الناس و کتاب فی فرق العلل و رساله الجسد من اخراج الدم و کتاب الخواص و کتاب نصایح الابرار و کتاب استمهانه العیون و کتاب البانیه فی حفظ الصحه و کتاب اخبار الدوله و کتاب النریفه و صحیح التاج

اینها یا قوت گفتند که وی معاصر

المعز لدین الله بود و در حدود ۳۵۰ روبا نزدیک بآن زیست

جزری با فتح اول و دوم

منسوبست بجزیره ابن عمر و آن شهر است در سه منزلی موصل بر کنار دجله و چون آب از سه سو آنرا فرا گرفته نام جزیره را برای آن به عربیت گرفته اند و جمعی از اعلام دانشمندان از آن شهرند از جمله ابنه انیر (انیر زادگان) که سه برادرند و هر سه از دانشمندان نامور و بزرگترین ایشان مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد شیبانی است در طبقه لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان و صاحب کتاب نهایة اللغه در غریب حدیث و کتاب البدیع در نحو کتاب الانصاف فی تفسیر القرآن و کتاب الشافی و این کتاب شرح مسند شافعی است و کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول و کتاب البینیه والبنات والایاء والامهات و الاذواء والنوائ (۶) و کتاب المختار فی مناقب خیار و غیر اینها مجدالدین نعمت

(۱) اذواء اصحاب (بار مردان) و ذوات صاحبانند (یار زنان)

خزانہ دار سیف الدین غازی بن مودود  
 زندگی بود و سپس سرپرست دیوان  
 جزیره گردید و از آن پس بموصل  
 بازگشت و از وزیر جلال الدین ابو  
 الحسن علی بن جمال الدین محمد بن  
 منصور اصفهانی در دیوان موصل  
 نیابت کرد و از آن پس بجاهد الدین  
 قایماز پیوست و منزلت بزرگی نزد او  
 یافت و از آن پس که مجاهد الدین  
 دستگیر گردید بخدمت اتابک عزالدین  
 مسعود بن مودود کمر بست تا آنگاه  
 که عزالدین بمرد و فرزندش نورالدین  
 ارسلان شاه بجای او نشست مجدالدین  
 یگانہ شخص دولت او گردید تا جائیکه  
 سلطان در مهمات امور آهنگ رفتن  
 منزل او کرد چه مجدالدین در پایان  
 عمر زمین گیر گردید و از بویہ بازماند  
 و با آنکه سلطان بدرالدین لؤلؤ را که  
 امیر موصل بود نزد او فرستاد تا در سال  
 ۶۰۶ در گذشت و میانین ایشان ابو  
 الحسن عزالدین علی بن ابی الکریم  
 در شمار مورخان و ادیبان است و صاحب  
 کتاب تاریخ کامل و در این تاریخ از  
 آغاز پیدایش شروع کرد و بسال ۶۲۸  
 ختم کرد و کتاب اسد الغابه فی معرفه  
 الصحابه عزالدین نزد انابکان موصل

منزلتی یافت و چند نوبت از جانب ایشان  
 بسفارت مأمور گردید و در پایان عمر  
 در خانه زیستن گرفت و بکار تالیف  
 پرداخت و در سال ۶۰۳ در گذشت  
 و کهنترین ایشان ضیاء الدین ابوالفتح  
 نصرالله بن ابی الکریم است در شمار  
 کاتبان و منشیان و صاحب کتاب المثل  
 السائر فی ادب الکتب و الشاعر وی  
 در صنعت انشاء و اینکار مضامین باریک  
 بارع گردید و رسائل وی در نهایت  
 پختگی است و خود گفت که من چندان  
 از منظومات شعرای دیرین حفظ داشتم  
 که از بسیاری نتوانستم آنها را بشمار  
 آرم و هفت از اشعار تمامت عرب  
 بدیوان سه شاعر که بر آمد فصحا بند  
 اکتفا کردم ابوتام طائی و متنبی و ابو  
 عباده و چندین سال آن سه دیوان را  
 از حفظ درس گرفتم تا آنکه از مداومت  
 بحث قدرتی در فهمت انشاء پیدا کردم  
 و ضیاء الدین چندی در خدمت صلاح  
 الدین ابو بی مکریم نزیست و از آن  
 پس بوزارت فرزندش ملک افضل  
 رسید و چون کار ملک افضل آشفته  
 گردید بموصل بازگشت و دیوان  
 انشایی موصل بوی و اگذار شد و در  
 پایان بسفارت بغداد منصوب و مأمور



گذرید و در همانجا سال ۶۷۳ در گذشت  
 و از جمله شمس الدین محمد بن یوسف  
 بن عبدالله بن محمود جزری در شمار  
 خطیبان و شاعران و نحویان و صاحب  
 شرح الفیه ابن مالک و شرح تحصیل  
 و شرح منهاج بیضاوی و دیوان شعر  
 و متوفی ۷۱۱ و از جمله ابو منصور  
 صدرالدین موهوب بن موهوب بن  
 عمر جزری در شمار ادیبان و فقیهان  
 شافعی و صاحب کتاب الدرر المعلوم فی  
 حقایق العلوم و متوفی ۶۶۵ و از جمله  
 ابوالمؤید محمد بن محمد جزری که در  
 عنبره بیاید و اما ابن جزری کنیت  
 شمس الدین محمد بن محمد بن هلی بن  
 یوسف شافعی دمشقی است در شمار  
 فقیهان و مقرران و ادیبان و صاحب کتاب  
 الحصن الحصین من کلام سید المرسلین  
 و کتاب الدرۃ المصنیة و المقدمة  
 الجزریه در تجرید و غیر اینها و شمس  
 الدین جزری شهرها را بگردید تا  
 بشیراز رسید و در آنجا منصب قضا  
 یافت و در همان شهر سال ۸۳۳ در  
 گذشت و نیز ابن جزری کنیت حسین بن  
 احمد بن حسین حلی است در شمار  
 ادیبان و نحویان و ناهران و در سال  
 ۱۳۰۲ در گذشت

جزله بافتح اول و زای نقطه  
 دار نام پدر محمد بن جزله جمال است  
 از اصحاب حضرت هادی ۴ و جزله  
 خاز پشت است و او را برای درشتی  
 یافت لباسش جزله گفتند

جزله بافتح اول و سکون دوم  
 و فتح لام بمعنی خردمندی که رأیش  
 استوار باشد - نیز کسبیکه بسیار  
 دهش کند و جزله بانای تأنیث و وصف  
 مادینه است و جزله و صف نرینه و این  
 جزله کنیت ابوعلی یحیی بن عیسی بن  
 جزله بغدادیست در شمار طبیبان و در  
 آغاز کیش نصاری داشت و سپس  
 بدست ابوعلی بن ولید مسلمانان گرفت  
 و رساله در رد نصاری نوشت نیز کتاب  
 تقویم الابدان و کتاب منهاج البیان  
 فیما یستعمله الانسان و کتاب منهاج  
 در ادویه پرداخت و در سال ۴۷۳  
 در گذشت

جزولی باضم اول و دوم  
 منسوبست بجزوله که نام تیره از قبیل  
 بربر است و ابو موسی عیسی بن  
 عبد العزیز بن بلبلخت (۱) بن عیسی

(۱) بلبلخت بافتح اول و دوم و سوم و  
 سکون خای نقطه دار لغظی است بربری  
 بمعنی بختند